

تفسیر تروتسکی از استالینیزم

پری اندرسن

ترجمه از خسرو

در روسیه را موجب گردید. ناتوانی جناح استالین در اجرای یک سیاست صنعتی کردن سریع در شوروی، که می توانست به تقویت وزنه پرولتاریا یای شوروی بینجامد، به نوبه خود این مشکل را تشدید کرد. پس از آنکه نتایج نخستین برنامۀ پنج ساله ظاهر شد، تروتسکی نظریه خود را بدین صورت تعدیل نمود که "اثر مثبت کارگری" جدیدی که توسط استالینو-بزم ایجاد شده و بر فرآیندهای کارگزار گرفته، بطور عینی به مثابه پایگاه حمایت رژیم بوروکراتیک در درون حزب عمل می کند. جناح استالین، که پیرویش را مدیون شعار سوسیال - پارتریوتیک "سوسیالیزم در یک کشور" بود، هنوز توسط تروتسکی به منزله جناح مرکز - مابین جناح راست (بوخارین، رایکف، وتومسکی) و جناح چپ - ومخلوق دستگاه داسمی حزب کمونیست شوروی ارزیابی می شد.

تفسیر تروتسکی از معنای تاریخی استالینیزم، در طی یک دورانی بیست ساله مبارزه سیاسی عملی علیه آن تکامل یافت. این تفسیر، تا به امروز منسجم ترین و متکامل ترین نحوه به نظریه در آوردن پدیدۀ استالینیزم در سنت مارکسیستی است. اندیشه و عقاید تروتسکی را که در جریان برخورد با رویدادها و تناقضات مهم و اساسی آن سال ها تکامل یافت، می توان برای سادگی به سه مرحله اساسی تقسیم بندی نمود.

تاریخچه نوشته های اولیه تروتسکی درباره این موضوع به مبارزات درونی حزب کمونیست شوروی که پس از جنگ داخلی آغاز شد، برمی گردد. در آن نوشته ها ما به واژه استالینیزم بر نمی خوریم. تمرکز سراسر واژه "بوروکراتیزم" است که در آن ایام در حزب رایج بود. کتاب "مشینوین" (۱۹۲۳)، کلیدی ترین نوشته این دوره است. در این کتاب، تروتسکی به ادامه کارلنین در اوایل عمرش می پردازد. بحث لنین با پیدایش که بوروکراتیزم در دوام اساسی ریشه دارد؛ اولاً، در "فقدان فرهنگ" توده های روسی، چهره ستانی و چشمه پری، که آنان را از استعداد های لازم برای اداره صحیح کشور در دوره پس از جنگ محروم ساخته بود، ثانیاً، در ماهیت خرد کالائی و معیشتی اقتصاد کشاورزی، با برآیند گسترده تولید کنندگان اولیه، که تمرکز بیش از حد و اجتناب ناپذیر دستگاه دولتی را در روسیه موجب شده بود. تروتسکی عامل سومی هم افزود: تضاد اجتناب ناپذیر بین منافع فوری و دراز مدت طبقه کارگر در بحبوحه کمپوزها و نیازهای مرمودوران ساندگی بعد از جنگ. اما، مهمترین کسها و تأکید می ورزید، بوروکراتیزم "نه فقط مجموعه عادات ناپسند صاحب منصبان"، بلکه، "یک پدیده اجتماعی - نظام معینی از اداره افراد و اشیا" است. (۱). جایگاه اصلی این پدیده دستگاه دولتی بود، لیکن این دستگاه با جذب "کمیت قابل ملاحظه ای از فعال ترین اعضای حزب" (۲) برخورد حزب بلشویک نیز اثر می گذاشت. نتیجه این آلودگی عبارت بود از تسلط فزاینده دستگاه مرکزی در داخل حزب که از طریق سیستم نصابی عمل می کرد، مانع از مباحثات دموکراتیک می شود و گردن زدانی حزب را از صفوف حزبی و اعضای جوان ترجمانی ساخت. این تحولات، خطری "انحطاط بوروکراتیک" (۳) خود را در قدیمی را مطرح ساخت. بدین ترتیب، از نظر تروتسکی، بوروکراتیزم صرفاً "بقایای با مانده از رژیم پیشین"، بقایای در حال زوال، نبود، بلکه برعکس، اساساً یک پدیده نوظهور است که از وظایف جدید، عملکردهای جدید، مشکلات جدید و اشتباهات جدید حزب ناشی می شود. (۴). در این جا تروتسکی به روشنی از تحلیل لنین فراتر می رود.

تروتسکی در اتوبیوگرافی خود بنام "زندگی من" (۱۹۲۹)، مکانیزم های احتمالی - روانی ای را که باعث تبدیل بسیاری از انقلابیان ۱۹۱۷ به کارگزاران این رژیم شده ترسیم می کند - "رها شدن فرهنگان درون بلشویک ها". او نشان می دهد که بدنیا ل فروکش شورا انقلابی توده های قیام کننده پس از پایان جنگ داخلی و بروز خستگی، فرسودگی و بی تفاوتی، دوره ای از یک "ارتجاع اجتماعی" تصمیم یافته در اتحاد شوروی ایجاد می گردد. تروتسکی در مقالات بعدی که در رابطه با سیاست صنعتی کردن استالین نوشت، واژه "جناح مرکز" را به مقوله گسترده سنتریسم استالینستی تعمیم داد. وی چنین استدلال می کرد که هر چند سنتریسم در درون جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پدید آمده است ذاتاً ناپایدار، در نتیجه، راه اصلاحات و انقلاب که در اثر فرآیندها از راست به چپ و برعکس در نوسان است، لیکن در روسیه می توان پدیده های مادی با دوامی در درون بوروکراسی دولت نوین کارگری کسب کند. زیگزاک های سیاست های استالین چه در داخل و چه در خارج، از خوشنود ساختن کولاک ها گرفته تا جنگ همه جانبه علیه آنها، از ارزش طبقاتی تا سیاست های ماورای جیبی بین الملل سوم، همگی بیان منطقی این خصلت سنتریستی رژیم و بودند، رژیمی که دستخوش فشارهای طبقاتی متضاد دو پیچیده ای بود. اما، در هر حال، عرصه عملگردها تعیین کننده این فشارها نه حیظه ملی، بلکه صحنه بین المللی بود.

چهار رتزا سازی

تفسیر تروتسکی از استالینیزم، که تا این زمان هنوز از بسیاری جهات برآکنده و تجربی بود، از سال ۱۹۳۳ به بعد منسجم و قطعی گردید. دلیل آن، البته، پیروزی نازیسم در آلمان بود. این رویداد تاریخی تروتسکی را متقاعد ساخت که کمینترن - که او برای تصحیح مشی سیاسی آن تا آخرین لحظه با تمام قوا مبارزه کرده بود - و همراه با آن، حزب کمونیست استالینستی شده شوروی، دیگر غیر قابل اصلاح اند. بدین ترتیب، تصمیم به بنیادیک بین الملل جدیداً نگیزه، مستقیم رویا روشی وی با مساله ماهیت استالینیزم بود، که اکنون نه چون گذشته به مثابه مساله ای در میان بسیاری مسائل دیگر مورد بحث، بلکه، برای نخستین بار خود به موضوع مستقیم تفسیر تروتسکی گسترده ای تبدیل شده بود.

نوشته بسیار حائز اهمیت "ماهیت طبقاتی دولت شوروی" (۱۹۳۳)، که تقریباً کلیه مواضع اساسی اندیشه بالغ تروتسکی در رابطه با استالینیزم را در بر دارد، در طی چند ماه پس از به قدرت رسیدن هیتلر به رشته تحریر درآمد. در این نوشته وی چهار رتزا سازی را مطرح می سازد که تا آخرین روزهای حیاتش ارکان مواضع وی را تشکیل می دادند. نکته اول آنکه، نقش استالینیزم در داخل و خارج شوروی باید کاملاً از یکدیگر تمیز داده شوند. در داخل اتحاد جماهیر شوروی، بوروکراسی استالینستی نقش متضادی را ایفا می کرد - دفاع از خود، علیه طبقه کارگر شوروی،

شکست اپوزیسیون چپ

قبل از پیروزی دارودسته استالین در درون حزب کمونیست شوروی، "مشینوین"، خطر بوروکراتیزم را هشدار داده بود. پس از این پیروزی و در اوایل آورده ۱۹۲۰، نوشته های تروتسکی معرف کوششی استدر جهت ارائه یک بیان همه جانبه تروتسکی که تراز پدیده مزبور. احتمالاً، کتاب "بین الملل سوم پس از لنین" (۱۹۲۸)، مهمترین نوشته تروتسکی در ارائه نظریاتش در مرحله دوم تکامل اندیشه اوست. در این نوشته، وی شکست اپوزیسیون چپ در داخل روسیه را که پیروزی داخلی رژیم بوروکراتیک را محرز نمود، ناشی از افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی می داند: مهمترین آنها، فاجعه شکست انقلابات آلمان در سال ۱۹۲۳ و چین در سال ۱۹۲۷ در مرزهای غربی و شرقی اتحاد شوروی بود. ترجمان تغییر در موازنه نیروهای طبقاتی در سطح جهانی به نفع سرمایه همانا افزایش اجتناب ناپذیر فشارهای طبقات غیر پرولتری در درون خود حزب بلشویک

* این مقاله برگردان فارسی متن سخنرانی است که پری اندرسن در سال ۱۹۸۲ در پاریس ایراد کرد.

که بوروکراسی قدرتش را غصب کرده بود، و در عین حال، علیه بورژوازی جهانی، که در تلاش ریشه کن کردن کلیه دستاوردهای انقلاب اکتوبرو احمیای سرمایه داری در روسیه بود، از این لحاظ، هنوز به مثابه یک نیروی "سنترست" عمل می کرد. برعکس، در خارج از اتحاد شوروی، کمونیستین استالینیستی دیگر هیچگونه نقش ضد سرمایه داری ایفاء نمی کرد، چنانکه سقوط آن در آلمان به نقدها و نکتها را بدون چون و چرا به اثبات رسانیده بود. بنا بر این، "دستگاه استالینیستی معنای خود را به مثابه یک نیروی انقلابی بین المللی کاملاً از دست داده ولیکن هنوز بخشی از معنای مترقی خود بمنزله دروازه بان فتوحات اجتماعی انقلاب پرولتاری را حفظ می کند" (۵). کمی بعد، تروتسکی استدلال می کرد که کمونیستین، به خاطر حفظ انحصار قدرت استالینیستی در شوروی، که در صورت پیروزی هرگونه انقلاب سوسیالیستی که منجر به پیدایش دموکراسی پرولتری در کشور دیگری شود، موقعیتش به خطر خواهد افتاد؛ با سرمایه به تباری پرداخته و کار را به زنجیر کشیده است و در سیاست جهانی بطور فعال نقش ضد انقلابی ایفاء می کند.

دوم آنکه، در داخل شوروی، استالینیزم معرف حکومت یک قشر بوروکراتیک است که از طبقه کارگر برخاسته و همچون انگلی سرکالبد آن جنگ انداخته، و نه حکومت یک طبقه جدید. این قشر، در روسد امسلی تولید هیچ نقش ساختاری مستقلی ندارد و امتیازات اقتصادی خود را مدیون غصب قدرت سیاسی از کف تولیدکنندگان مستقل است - در چار - چوب مناسبات مالکیت ملی شده. سوم آنکه، نظام اداری تحت سلطه استالینیزم، نوعاً یک "دولت کارگری" باقی مانده است، چرا که دقیقاً این روابط مالکیت - تیلور خلع پیدا ز خلع بیدکنندگان که در سال ۱۹۱۷ بدست آمده - ادامه دارد. هویت و مترومیت بوروکراسی به مثابه یک "گاست" سیاسی، منکی بردفاع از این مناسبات است. برای این اساس بود که تروتسکی دو نظریه بسیار رایج در جنبش کارگری در دهه ۱۹۳۰ را (که در طی جنگ داخلی از درون بین الملل دوم بیرون آمده بود) که استالینیزم را نوعی "سرمایه داری دولتی" و یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" معرفی می کرد، مطرودمی دانست. دیکتا توری آهنینی که توسط پلیس و دستگاه استالینیستی پرپولتاریای شوروی اعمال می شد، با حفظ ماهیت پرولتری خود دولت متباین نبود - همان طور که دیکتا توری - مطلقه برنجبا با حفظ ماهیت دولت فئودالی و یا دیکتا توری فاشیستی بر طبقه بورژوا با حفظ ماهیت دولت سرمایه داری مغایرت نداشت. در واقع، اتحاد جماهیر شوروی یک دولت کارگری منحنط بود، هر چند که یک دیکتا توری پرولتری "تاب" - مطابق تعریف ایده آل آن - هیچگاه در شوروی وجود نداشته بود.

نکته چهارم و آخرین آنکه، مارکسیست ها در برخورد با دولت شوروی باید موضع دوگانه ای اتخاذ کنند. از یک سو، بهیچ وجه دیگر امکان وجود ندارد که رژیم استالینیستی در داخل شوروی خود را اصلاح کند و یا آنکه بتوان آنرا بطور صلح آمیز اصلاح کرد. تنها از طریق یک سرنگونی انقلابی و ازپا شین است که می توان بر حکومتش خاتمه داد. با بدتمام نظام مزیایا و اختناق زبانا بود ساخت، و در عین حال مناسبات مالکیت اجتماعی را دست نخورده باقی گذاشت - هر چند که در چارچوب دموکراسی پرولتری. از سوی دیگر، در خارج باید از دولت شوروی در برابر تهدیدات و حملاتی که بورژوازی جهانی علیه آن برآورد، دفاع کرد. علیه این دشمن، شوروی به همبستگی قاطع و بدون قید و شرط کلیه سوسیالیست های انقلابی در سراسر جهان نیاز دارد - چرا که تجسم دستاوردهای ضد سرمایه داری اکتبر است. "هرگرای سیاسی که به بهانه "غیر پرولتری" بودن حکومت شوروی، مایوانه پشت به آن می کند، این خطر را برای خود می خرد که به ازار منفعل امپریالیزم بدل شود" (۶).

انقلابی که به آن خیانت شد

این چهار رکن تحلیل تروتسکی از استالینیزم تا زمان کشته شدنش همچنان پایدار برجای ماند. بر اساس آنها بود که تروتسکی در کتاب: "روسیه به کدام سو می رود؟" (۱۹۳۶)، که تحت عنوان گمراه کننده "انقلابی که به آن خیانت شد"، ترجمه شده است، به مطالعه همه

جانبه جامعه شوروی در دوران سلطه استالین پرداخت. تروتسکی در این کتاب به بررسی جامع ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی اواسط دهه ۱۹۳۰ می پردازد و مجموعه وسیعی از داده ها و اطلاعات آماری را همراه با تحلیل تنوریک ژرفتری از پدیده استالینیزم در هم می آمیزد. اینک وی تمامیت پدیده بوروکراسی کارگری مستبد و سرکوبگر را در مقوله کمیودمی بیند، مقوله ای که از آن هنگام که مارکس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" آنرا فرموله کرد، همواره پایه و اساس ماتریالیزم تاریخی بوده است. "اساسی حکومت بوروکراتیک در فقر جامعه در اشیاء مصرفی ریشه دارد که پیامدان عبارت است از مبارزه هر فرد بر علیه همه. زمانی که اشیاء مصرفی به میزان کافی وجود دارد، خریداران هر لحظه که بخواهند، می توانند آنها را بخرند. هنگامی که به مقدار کافی نیست، خریداران ناچارند که برای خرید صرف بایستند. و آن زمان که صرف ها طویل باشند، لازم است که برای حفظ نظم از پلیس استفاده شود. چنین است نقطه شروع قدرت بوروکراسی شوروی. بوروکراسی "می داند" که چه کسی باید چیزی دریافت کند و چه کسی باید در صفا انتظار باقی بماند. تا زمانی که کمیود حکم فرما باشد، تضاد بین مناسبات تولید اجتماعی شده و اشکال بورژوائی توزیع اجتناب ناپذیر می شود. این تضاد بود که باعث تولید و بازتولید اجتناب ناپذیر قدرت محدود - کننده بوروکراسی استالینیستی شد.

تروتسکی سپس در ادامه، مطلب به بررسی هر دو جنبه این تضاد می پردازد: ارزیابی و تاکید توسعه عظیم صنعتی شوروی، به رغم روش های وحشیانه و غیر انسانی بوروکراسی برای تحقق آن، و در عین حال، افشاء دقیق جوانب گوناگون نابرابری های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که توسط استالینیزم ایجاد شده است. او تخمین آماری از اندازه قشر بوروکرات و چگونگی توزیع آن در داخل شوروی ارائه می دهد (حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد کل جمعیت). این بوروکراسی به انقلاب جهانی خیانت می کند. هر چند که در حرف هنوز نسبت به آن وفادار است. از دیدگاه بورژوازی جهانی، اما، تا زمانی که سرمایه داری در روسیه احیاء نشده، به مثابه یک دشمن سازش ناپذیر محسوب می شود. دینامیک رژیم آن نیز بهمین اندازه متضاد بود: از یک سو، توسعه پیشرفت سریعی که در داخل روسیه ایجاد کرده بود، توان اقتصادی و فرهنگی طبقه کارگر شوروی و توان برخاستن آن علیه رژیم را سرعت افزایش می داد، و از سوی دیگر، خلعت انگلی آن بصورت سد فزاینده ای در برابر پیشرفت و ترقی بیشتر صنعت در می آمد. اما، به رغم دستاوردهای چشم گیر برنامه های پنج ساله، تروتسکی هشدار داد که میزان بازآوری اجتماعی کار در شوروی هنوز به مراتب از سرمایه داری غرب عقب تر است و این شکاف هرگز پر نخواهد شد، مگر آنکه انتقال بسد رشد کیفی حاصل آید، چیزی که دقیقاً هرج و مرج و بی نظمی بوروکراتیک سد راه آن بود.

"نقش مترقی بوروکراسی شوروی مصادف با دورانی بود که مهمترین عناصر تکنیک سرمایه داری وارد شوروی شد. کار زمخت عاریت گرفتن، تقلید کردن، بیوند زدن و به کارگماردن این عناصر بر اساس شالو - ده هایی که انقلاب پی افکنده بود، به پایان رسید. تا بدین جا، در زمینه تکنیک، علم و یاهتر هیچ چیز جدیدی در میان نبود. یک کارخانه عظیم را می توان بر طبق نقشه از قبل آماده شده و بایسک فرمان بوروکراتیک تاسیس نمود - البته با هزینه ای معادل چند برابر هزینه معمول. اما هر چه که جلوتر برویم، اقتصاد بیشتر و بیشتر با مساله کیفیت که چون نایه ای از دست بوروکراسی فرار می کند، مواجه خواهد شد. از اینروست که توگوئی کالاهای شوروی به برچسب خاکستری بی تفاوتی یکنواخت مزین شده اند. تحت شرایط اقتصاد ملی شده، کیفیت (کالاها) مستلزم وجود دموکراسی تولیدکنندگان و مصرف کنندگان و آزادی انتقاد و ابتکار است" (۸) تا زمانی که استالینیزم در قدرت باشد، برتری تکنولوژیک از آن امپریالیزم است که پیرویش در هر جنگی با شوروی را تضمین می کند - مگر آنکه در غرب انقلاب شعله ور شود. وظیفه سوسیالیست ها در شوروی

این است که قبل از چنین جنگی یک انقلاب سیاسی را علیه بوروکراسی غاصب یا موفقیت به انجام برسانند، انقلابی که رابطه اش با انقلاب اجتماعی - اقتصادی ۱۹۱۷ مشابه رابطه تغییر قدرت در انقلاب ۱۸۳۰ یا ۱۸۴۸؛ با انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه، در دوره انقلابات بورژوازی خواهد بود.

تروتسکی در دو سال آخر حیاتش، هنگامی که جنگ جهانی دوم بنقد شروع شده بود، طی یک سلسله مجادلات نهائی با ریزی، برنهایم شکتین و سایر مدافعان نظریه "کلکتیویزم بوروکراتیک" بار دیگر به تکرار چشم اندازهای اساسی خود پرداخت. طبقه کارگر بهیچ وجه ذاتاً "ناتوان از برقراری و اعمال سلطه حکومتی خود بر جامعه نیست. اتحاد شوروی - در حال گذارترین کشور در دوران گذار" - در نیمه راه بین سرمایه داری و سوسیالیزم قرار دارد و در جنگ ل یک رژیم پلیسی خشنی گرفتار است که بهر حال هنوز به شیوه خود از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کند. لیکن، تجربه شوروی یک "انحراف استثنائی" است از قوانین عام گذار سرمایه داری به سوسیالیزم در یک جامعه عقب افتاده و تحت محاصره امپریالیزم - و نه یک الگوی نمونه. نقش متضاد استالینیزم در داخل و خارج توسط یک سلسله رویدادهای سیاسی بین المللی اخیر به اثبات رسیده است. خرابکاری ضد انقلابی در انقلاب اسپانیا (ورای کنترلش) در تضاد بود با الغای انقلابی مالکیت خصوصی در مناطق مرزی لهستان و فنلاند که ضمیمه خاک شوروی شدند. وظیفه مارکسیست ها در دفاع از اتحاد شوروی علیه حملات سرمایه داری همچنان بقوت خود باقی است. دلبردی و فرسودگی بهیچ وجه نمی تواند دستاویزی باشد برای انکار چشم اندازهای کلاسیک ماتریالیزم تاریخی. "آن زمان که مساله ژرف - ترین دگرگونی ها در نظام های اقتصادی و فرهنگی در میان باشد، ۲۵ سال، در مقیاس تاریخ، وزنه ای کمتر از یک ساعت در زندگی یک انسان دارد. چه ارزشی دارد آن فردی که بخاطر عدم موفقیت در طی یک تجربه یک ساعت و یک روز، هدفی را که بر اساس تجزیه و تحلیل کل زندگی گذشته برای خویش تعیین کرده، رها می بازدهد؟" (۹)

یک ارزیابی مجدد: چهل سال بعد

چهل سال بعد، ماهنوز فقط چند ساعتی از یک زندگانی را پشت سر گذارده ایم. آیا این ساعات - که در واقع بسیار طولانی بنظر رسیدند - دلائلی بدست می دهند که ما قضاوت اصلی تروتسکی را مورد سوال قرار دهیم؟ امروزه، چشم انداز کلی وی از استالینیزم را باید چگونه مورد ارزیابی قرار داد؟

می توان گفت، مزیت تفسیر تروتسکی دارای سه جنبه است. اولاً، از بدیده، استالینیزم برای یک دوران گذار تاریخی طولانی نظریه ای بدست می دهد که با مقولات اساسی مارکسیزم کلاسیک منطبق است. تروتسکی در هر مرحله از بررسی ماهیت بوروکراسی شوروی سعی بر آن داشته است که منطق توالی و جوه تولید و گذار هر یک به دیگری و قدرت های طبقاتی و رژیم های سیاسی مترادف با آن را که از مارکس، انگلس و لنین به ارث برده بود، در نظر بگیرد. از اینسرو، او اصرار بر آن داشت که برای تعیین رابطه، بوروکراسی و طبقه کارگر بهترین مشاهده همانا مقایسه آن با رابطه، مشابه و قدیمی بین حکومت مطلقه با اشراف و پادشاهان با بورژوازی است، همان طور که سرنگونی آتی بوروکراسی بیشتر مشابه انقلابات سیاسی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ خواهد بود و نه یک جدید. و از آنجائی که وی توانست پیدایش و استحکام استالینیزم را در یک مقیاس تاریخی با ایمن - خصائل دورانی متصور شود، از تفسیرهای شتابزده، روزنامه نگاران و ملغمه های من درآوردی نظیر طبقه جدید یا وجه تولیدی جدید - بی پایه در ماتریالیزم تاریخی که واکنش بسیاری از معاصرین را نشانه می زد، اجتناب ورزید.

ثانیاً، غنای سوسیولوژیک و عمق بررسی تروتسکی از آن حساب در شوروی تحت سلطه استالین در ادبیات چپ همتای دیگری ندارد. کتبا

"روسیه به کدام سو می رود؟" تا به امروز، همچنان یک شاهکار در رابطه با این موضوع است که در کنار آن مجموعه، نوشته های کائوتسکی یا شکتین، کتب بارنهایم، ریزی ویا کلیف بطرز کاملاً مشهودی کم مایه و منسوخ به نظر می آیند. بعد از مرگ تروتسکی قدم های مهم بعدی در تحلیل های دقیق تجربی از جامعه شوروی عمدتاً توسط محققین حرفه ای که بعد از جنگ جهانی دوم در انستیتوهای شوروی شناسی به تحقیق مشغول بوده اند، نظیر نوو، دیگی، کار، دیویس هاف، لین و دیگران انجام شده است. نتایج تحقیقات آنها نه تنها در تضاد با نظریه تروتسکی قرار نگرفته اند، بلکه با ارائه اطلاعات بسیار غنی تری از ساختار درونی اقتصاد و بوروکراسی شوروی، بی آنکه نظیر تروتسکی نظریه ای منجم ارائه دهند، در اساس نظریه وی را بسط داده و غنی تر ساخته اند. عظیم ترین کسار تاریخی بر سرمایه سرنوشت انقلاب، نوشته های ایواک دویچران که آنها نیز عمیقاً از تئوری تروتسکی الهام گرفته اند.

ثالثاً، تفسیر تروتسکی از استالینیزم، بخاطر تعادل سیاسی موضعش - بخاطر گردن نهادن نه به پرستش آن و نه به افکار کینه توزانه، آن، بلکه ارزیابی هوشیارانه از ماهیت و دینامیزم متضاد رژیم بوروکراتیک در شوروی، درخشان بود. در عصر تروتسکی، در بحبوحه علاقه مستانه، نه فقط احزاب کمونیست بلکه بسیاری از ناظران سیاسی برای نظام استالینیستی در روسیه شوروی، برخورد نوع اول در محیط چپ نامعمول بود. امروزه، در میان موج حصالات سبک سرانه به تجربه، مشخص شوروی توسط نه فقط بسیاری از ناظران چپ بلکه احزاب کمونیست، برخورد دوم نامعمول است. در این کسار پافشاری تروتسکی برای نظریه که دولت شوروی در نهایت یک دولت کارگری است - عقیده ای که در سالهای بعد حتی در میان پیروان او غیر متداول شد - رمز این تعادل بود، کمتر جای تردید وجود دارد. آن کسانی که این تفسیر را به نفع نظریات "سرمایه داری دولتی" ویا "کلکتیویزم بوروکراتیک" رد می کردند، کم و بیش همگی در تعیین موضع سیاسی خود نسبت به این پدیده مواجه با اشکال می شدند. چرا که نکته ای که در مورد "سرمایه داری دولتی" ویا "کلکتیویزم بوروکراتیک" شوروی کاملاً مشهود بود، فقدان کمترین نشانه ای از آزادی های دموکراتیک - تیک موجود در "سرمایه داری خصوصی" کشورهای غربی بود. بنابراین، مگر نه اینست که سوسیالیست ها در مناقشات بین غرب و شوروی، بخاطر آنکه غرب سرمایه داری "نامستبد" بوده و در نتیجه شیطان کوچکتری است، با ایده حمایت از غرب در برابر شوروی بپردازیم؟ به بیان دیگر، منطق این گونه تفسیرها و برخوردها پیروان آن را همواره به راست متمایز می سازد (هر چند که موارد نا پیگیر استثنائی وجود دارد). کائوتسکی - پدر نظریات "سرمایه داری دولتی" و کلکتیویزم بوروکراتیک در اوایل دهه ۱۹۲۰ - سمبول این سیر بود، شکتین دست آخر کارش به آنجا کشید که در دهه ۱۹۶۰ به حمایت از آمریکا در جنگ ویتنام برخاست. انسجام و نظم متقابل تفسیر تروتسکی از استالینیزم، در مقایسه با کوشش های که بعدها در جهت بازنگری به مساله استالینیزم انجام گرفت، برجسته تر شده است.

محدودیت های تحلیل تروتسکی

در عین حال، تئوری استالینیزم تروتسکی، همچون تمام داوری های تاریخی، پس از مرگ بانی آن محدودیت های مسلمی را از خود نشان داد. آن ها چه بودند؟ این محدودیت ها، برخلاف تصور، در ارزیابی ترانزنامه استالینیزم، در زمینه "داخلی" کمتر از سیاست "خارجی" بودند. پیش - بینی های تروتسکی درباره، عوامل محرک و بازدارنده، انکشاف اقتصاد شوروی تحت سلطه حکومت بوروکراتیک بگونه ای فوق العاده دقیقاً زکار درآمد. در طی چهل سال که از مرگ تروتسکی می گذرد، اتحاد شوروی به پیشرفت های مادی عظیمی نایل آمده است، اما، همان گونه که تروتسکی پیش بینی کرده بود، بازدهی نیروی کار هر چه بیشتر بمنزله پاشنه آشیل اقتصاد شوروی درآمد است. به مجرد آنکه دوران رشد همه جانبه به پایان رسید، روشن شد که برنا مه ریزی مستبدانه و بیش از حد متمرکز، توانا نسی

تحقق انتقال به رشد کیفی و عمیق راندارد. و چنانچه این مسأله حل نشود خطر کود و بحران درونی برای رژیم بوجود خواهد آورد. البته عمر بورو-کراسی، که پس از استالین نیز به حیات خود ادامه داد، از آنچه که تروتسکی در برخی از نوشته‌های لحظه‌ای خود قائل شده بود، طولانی‌تر گردید، هرچند که از لحاظ دوران تاریخی که او در اواخر عمرش از آن یاد کرده بود، واقعا "طولانی" نشده است.

ارتقای مقام بخش‌های از طبقه کارگر شوروی از مجراهای خود رژیم بوروکراتیک احتمالا یکی از دلایل ادامه حیات بوروکراسی است. بسیاری از محققین (نو، ریگی و دیگران) به عضوگیری رژیم از صفونپولتاریا و تبدیل آنها به کادرهای بوروکراسی اشاره کرده‌اند. البته، دلیل دیگر این امر می‌تواند در امتیاز شدن سیاسی و گنجی فرهنگی طبقه کارگر دانست که در دهه ۱۹۳۰ از لحاظ کمی بسیار گسترش یافت. این طبقه کارگر، خاطراتش از اوضاع پیشا استالینی تهی است - مسأله‌ای که تروتسکی به آن کم‌بها داده بود. ولیکن بهر حال، تصویری که تقریباً نیم قرن پیش تروتسکی از سیمای جامعه روسیه شوروی ترسیم نمود، امروزه نیز به نحو اعجاب‌انگیزی دقیق و معاصر باقی مانده است.

ولیکن، آینده‌نگری تروتسکی از استالینیزم در خارج شوروی کمتر درست از کار در آمد. دودلیل برای این ناهم‌هنگی در ارزیابی استالینیزم وجود داشت. اول آنکه، در مورد نقش خارجی بوروکراسی شوروی که وی آنرا بطور صرفاً یک جانبه "ضد انقلابی" ارزیابی می‌کسرده، در اشتباه بود - در حالی که وقایع نشان دادند که نقش خارجی بورو-کراسی شوروی نیز به همان اندازه نقش داخلی اش هم در عمل و هم در بیاندهایش عمیقاً متضاد بوده است. دوم آنکه، نظریه تروتسکی دال برای یک استالینیزم صرفاً مینیک انحراف "استثنائی" از قوانین عام گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و منحصربه‌شوروی است، نیز اشتباه از کار درآمد. ثابت شده که ساختارهای قدرت و بسیج بوروکراتیک که استالین پیشقدم در آن بود، در سطح بین‌المللی پدیده‌ای عام تر و پویا تر از آن بود که تروتسکی متصور می‌شد. او در آخرین روزهای حیاتش پیش‌بینی کرده بود که اتحاد شوروی در یک جنگ با امپریالیسم شکست خواهد خورد، مگر آنکه انقلاب در غرب شعله‌ور شود. در واقع، علیرغم همه اشتباهات مهلک و جناحیتکارانه استالین، ارتش سرخ بدون هیچگونه کمکی از سوی انقلاب در غرب، ارتش نازی را به عقب راند و پیروز مندانه تا برلین پیشرفت. اصولاً فاشیسم اروپائی توسط اتحاد شوروی نابود گردید (در حالیکه آلمان نازی تنها ۲۲ لشکر در جبهه غربی در ایالت لیا داشت، در جبهه شرقی ۲۴۲ لشکر را بکار گرفته بود). جماع بوروکراسی از با لای نظام سرمایه‌داری را در نیمی از قاره اروپا برچید - عملیاتی نظیر آنچه در لهستان و فنلاند اتفاق افتاد، تا الب گسترش یافت، و سپس، بر توده‌های مردم دیپورس برای کسب قدرت فرمان راند. دولت‌هایی را که بوجود آورد، از لحاظ نظام سیاسی آشکارا مشابه (نه کاملاً یکسان، خویشتاوند) رژیم شوروی بودند. به کلام دیگر، ثابت شده استالینیزم نه صرفاً یک دستگاه اداری، بلکه یک جنبش است که نه فقط قادر به حفظ قدرت در یک کشور عقب مانده است که کمبود بر آن مسئولی است (روسیه)، بلکه توانائی آنرا نیز دارد که در یک کشور حتی عقب افتاده تر و فقیرتر (چین و ویتنام) قدرت را تسخیر کند - جنبشی که حتی برخلاف اراده، شخص استالین از بورژوازی خلعید کرد و کارآهسته، ناختمان سوسیالیسم را آغاز کرد. بدین ترتیب، یکی از نکات تفسیر تروتسکی از استالینیزم بدون تردیدنا درست بود. استالینیزم، به مثابه یک پدیده کلی - یعنی، یک دولت کارگری که توسط یک قشر بوروکراتیک مستبد اداره شود - دیگر صرفاً مبین شکلی از انحطاط یک دولت قبلا (بالنسبه) درست نیست. بلکه، می‌تواند معرف یک تولد خود بخودی باشد که توسط طبقه انقلابی در یک جامعه بسیار عقب مانده، عاری از هرگونه سنن دموکراسی بورژوائی ویا پرولتسری ایجاد می‌شود. این امکان - که تحقق آن نقشه جهان را بعد از سال ۱۹۴۵ دگرگون ساخت - هرگز توسط تروتسکی در نظر گرفته نشد.

استالینیزم امروزه

بدین ترتیب، از این دو جنبه، حساس تفسیر تروتسکی از استالینیزم با محدودیت‌های خود مواجه شد. اما، این محدودیت‌ها در چارچوب تاکتیک

او بر موضوع مرکزی ماهیت متضاد استالینیزم - تضاد همزمان هم‌بسا مالکیت سرمایه‌داری و هم‌بآزادی‌های پرولتری - قرار گرفته‌اند. در واقع، اشتباه تروتسکی تنها در این بود که می‌پنداشت این تضاد

می‌تواند به اتحاد شوروی محدود شود، در حالیکه ثابت می‌شود که مقوله، استالینیزم در یک کشور خود متناقض است. در این جا، به هنگام اشاره به روش‌هایی که استالینیزم به مثابه، یک "عامل انقلابی بین‌المللی" بکار گرفته، نباید دنیا زی به یادآوری همزمانی آن که چون یک عامل ارتجاعی بین‌المللی عمل کرده وجود داشته باشد. هر یک از دستاوردهای غیرقابل پیش‌بینی، بهای غیر قابل محاسبه‌ای نیز داشته‌اند. از یاد دولت‌های کارگری بوروکراتیک شده، هر یک با خود پرستی ملی خاص خود، منجر به بروز تضاد صم‌های دائمی و شدید اقتصادی، سیاسی و اکنون حتی مسلحانه بین آنها شده است. حفاظ نظامی ای که شوروی می‌تواند بدور انقلابات سوسیالیستی و یا نیروهای رهائی بخش در جهان بکشد، بطور عینی خطرات یک جنگ هسته‌ای جهانی را نیز افزایش می‌دهد. الفای سرمایه‌داری در اروپای شرقی، خشمنا سیونالیستی را بر علیه شوروی برانگیخته و بوروکراسی شوروی نیز به توبه خود این احساسات مردمی را با مرتجع‌ترین شیوه‌های مداخله گرایانه از خارج و همراه با اقدامات واپسگرانه و سرکوب شدید پاسخ داده است. چکسلواکی و لهستان صرفاً آخرین دوشمنه، این گونه اقدامات اند.

بهر حال، نکته مهم‌تر آنکه، هر چند ممکن است که الگوی اولیه، استالینستی انتقال و رای سرمایه‌داری به گونه‌ای موفقیت‌آمیز در سرنا بر مناطق عقب افتاده اروپائی و آسیائی اشاعه یافته باشد، ولیکن گسترش جغرافیائی و تداوم موقتی آن - که تکرار اعمال جنون‌آمیزی نظیر رویدادهای "انقلاب فرهنگی" چین ویا "کامبوج دموکراتیک" آنرا کامل نموده - آرمان سوسیالیسم را در کشورهای پیشرفته، غربی عمیقاً بی اعتبار کرده است، و با نفعی مطلق دموکراسی پرولتری مانع از آن شده که طبقه کارگر بتواند چارچوب دموکراسی بورژوائی سرمایه‌داری را مورد حمله قرار دهد، و بدین ترتیب، در واقع، موجب تقویت دژهای امپریالیسم در اواخرده، بیستم گشته است. متأسفانه، چیزی از زمینان نرفته است. ماهونزبا یدمساله تهدید دائمی "اردوگاه سوسیالیستی" را به مثابه، عالمی که در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در تسریع استعمار زدائی بورژوائی در آفریقا و آسیا نقش مهمی ایفا کرد، مورد ارزیابی قرار دهیم. بدون "دنیای دوم" دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، قطعا در دهه ۱۹۶۰ "دنیای سوم" خبری نمی‌بود. در طی ۵۰ سال گذشته دنیای نویداد تاریخی مترقی در دنیای سرمایه‌داری به ثبت رسید - شکست فاشیسم و پایان استعمار - که هر دو مستقیماً به حضور و عملکرد شوروی در عرصه سیاست بین‌المللی بستگی داشته‌اند. در این رابطه ممکن است - استدلال شود که، برخلاف تصور، طبقات استثماری شده در خارج از شوروی احتمالاً نفع مستقیم بیشتری از وجود آن عایدشان شده است تا طبقه کارگر خود شوروی. یعنی، در مقیاس جهانی تاریخی، هزینه استالینیزم به پای داخل کشور نوشته شده و دستاوردهایش به حساب خارج.

البته، این بی‌امدها عمدتاً روندهای عینی و غیر ارادی، و نه منتج از نیات آگاهانه بوروکراسی شوروی بودند (حتی انهدام فاشیسم به هیچ وجه جزئی از برنامه استالین در سال ۱۹۴۰ نبود). بهترین ترتیب، این همه گواهی است بر منطق متضاد "دولت کارگری منحن" - هر چند از شکل اولیه، خود بسیار فاصله گرفته، ولیکن، هنوز مصرا نه ضد سرمایه‌داری است - که تروتسکی به اشتباه آنرا در چارچوب مرزهای شوروی محسود می‌پنداشت. در اوایل دهه ۱۹۶۰، اتحاد شوروی حتی از لحاظ استراتژیک با امپریالیسم برابری می‌کرد، امری که تروتسکی تحقق آنرا برای شوروی تحت سلطه، حکومت بوروکراتیک غیر ممکن می‌دانست. و بدین ترتیب، شوروی نشان داد که می‌تواند به انقلابات سوسیالیستی و جنبش‌های رهائی بخش ملی در دیگر کشورها کمک‌های حیاتی اقتصادی و نظامی کند - بقای انقلاب کوبا را تضمین کرد، پیروزی انقلاب ویتنام را ممکن ساخت، و مانع از سرکوب انقلاب انگولاند. چنین اقدامات کاملاً ملامتدی و آگاهانه‌ای - در تضاد کامل با روش‌های استالین در آسیا، نیویگلاوی، ویا یونان - دقیقاً مسأله‌ای بودند که تروتسکی تحقیقان را غیر ممکن بقیه در صفحه ۹۸

تفسیر تروتسکی از ...

می دانست ، زیرا که او شوروی را در پشت مرزهایش نیروئی بی چون و چرا
ضدانقلابی ارزیابی می کرد .

دومین نکته از تفسیر تروتسکی که تاریخ صحت آنرا مورد تأیید قرار
نداد ، مسأله ای بس ریشه ای تربود . ازدیدگاه تروتسکی ، استالینیزم
اگرچه یک دستگاه بوروکراتیک بود که تحت لوای افسانه "ناسیونال - رفرف
میستی" سوسیالیزم در یک کشور ، بر فراز طبقه کارگردانان شده قد علم
کرده بود . به عقیده تروتسکی ، احزاب درون کمینترن از سال ۱۹۲۳ به
بعد بزارمطیعی بودند در دست حزب کمونیست شوروی ، و نا توان در انجام
انقلاب سوسیالیستی در کشورهای خود ، زیرا که برای تحقق چنین هدفی
می بایست برخلاف رهنمودهای شخص استالین عمل می کردند . حداکثر
نقشی که وی برای این احزاب متصور می شد ، در این بود که توده های
انقلابی - در موارد کمالاتی - ممکن است این احزاب را ادار
سازند که علیه غم خواست و میل باطنی شان قدرت را بدست گیرند . در عین
حال ، او بیش از هر چیزی به غرب صنعتی به مثابه صحنه پیشروی انقلابات
سوسیالیستی پیروزی از جنگ جهانی دوم ، ملهم از احزاب ضداستالینی ،
چشم امید بسته بود . ولیکن ، همان گونه که می دانیم ، چرخ تاریخ به
گونه ای دیگر چرخید . در واقع ، انقلاب گسترش یافت ، اما در سرزمین های
عقب افتاده آسیا و کشورهای بالکان ، افزونتر آنکه ، سازماندهی و
رهبری این انقلابات در دست احزاب کمونیستی بود که نسبت به استالین
ابراز وفاداری می کردند - چین ، ویتنام ، یوگسلاوی ، و آلبانی - و
ساختار اجتماعی شوروی را الگوی خود قرار دادند . در این کشورها ،
بجای آنکه توده های این احزاب را از انفعال خارج سازند و به پیش برانند ،
در واقع این احزاب فعالانه به بسیج پراختند و گره پیچیده عظیمی از
پیمانها و ارتباطات متعرقیانه و واپسگرایانه ، انقلابی و ضداقلابی
بین المللی را که سرنوشت انقلاب اکثردری داشت و به پدیدهای که
امروزه ما هنوز آنرا استالینیزم می نامیم انجامید ، تشدید کردند ●

یادداشت ها

- ۱- مشئوبین ، صفحه ۴۵ ، انتشارات ان آربر .
- ۲- همان جا ، صفحه ۴۵ - ۳- همان جا ، صفحه ۲۲ .
- ۴- همان جا ، صفحه ۲۴ .
- ۵- ماهیت طبقاتی دولت شوروی ، صفحه ۴ ، چاپ لندن ، ۱۹۶۸ .
- ۶- همان جا ، صفحه ۳۲ .
- ۷- انقلابی که به آن خیانت شد ، صفحه ۱۱۲ ، چاپ نیویورک ۱۹۴۵ .
- ۸- همان جا ، صفحه ۲۷۶ .
- ۹- در دفاع از مارکسیزم ، صفحه ۱۵ ، چاپ نیویورک ۱۹۶۵ .